

● هنر، تکنیک، سینما

گفتگویی با دکتر رضا داوری

س: سینمای یکی از اشکال هنر جدید است و بالطبع ویژگیهای آن را نیز داراست. قبل از اینکه درباره سینما صحبت کنیم بد نیست که بدانیم نظر شما در مورد هنر چیست؟

ج: مشکل «هنر» زمان ما مشکل غلبه «تکنیک» است، غلبه «تکنیک» هم به این معنی نیست که «هنر» با «تکنیک» آمیخته شده و یا مثلاً سینما هنر تکنیکی است. آمیزش و ارتباط هنر و مسائل تکنولوژی يك مطلب است و غلبه «تکنیک» هم چیز دیگری است.

البته منظور این نیست که غلبه «تکنیک»، «هنر» را بکلی از بین برده و آن را نیست و نابود کرده باشد. بلکه چون در عصر حاضر «تکنیک» غلبه پیدا کرده و همه چیز اعم از سیاست، نظام اداری، روابط و مناسبات و علم و هر چه هست تابع صورت «تکنیک» شده «هنر» هم پس رفته است.

وقتی عرض می کنم همه چیز تابع «تکنیک»

□ در نشست صمیمانه‌ای که با جناب آقای دکتر داوری داشتیم از هنر، سینما، تکنیک، وضعیت آنها در جهان کنونی و نسبت آنها با «عالم اسلامی» سخن گفته شد. نظر به اینکه این گفتگوها حاوی نکات با ارزشی بود که تأمل در آنها برای کسانی که در جهت تحقق آرمانهای اسلامی گام می زنند مفید بنظر می رسد، تصمیم به انتشار قسمتهایی از آن گرفته شد.

ضمناً بمنظور حفظ صورت اصلی کار و نیز سهولتی که برای خواننده دارد، بخشهای گزیده شده را در اینجا هم به همان شکل پرسش و پاسخ آورده‌یم.



شده، معسولاً تصور می‌شود که «ماشین» و «ماشینیسیم» آمده و «ماشینیسیم» همه چیز را فراگرفته است و باید به مضار و «ناسد» «ماشینیسیم» پرداخت. نه منظور این نیست. «تکنیک» یا «عالم» یا «سورت» تعیین بخش عنام است و قهرراً محدودیت برای وجود آدهی ایجاد کرده است. فکر «تکنیک» که آمده و غلبه پیدا کرده میزان «هنر» هم شده است. یعنی امروزه «تکنیک» برای ما خلاف آنچه گاهی پنداشته می‌شود «وسیله» ای نیست که در سیاست و هنر و اقتصاد و در هر چیز از آن استفاده بشود بلکه تعیین می‌کند که «هنر» چه باشد، برنامه‌تعلیم و تربیت چگونه نوشته بشود، «تکنیک» در واقع در منظر ما قرار گرفته و راهنما شده است.

بنابر این مشکل «هنر»، مشکل جهانی است، مشکل منطقه‌ای نیست. البته در جاهایی که در تفکر آشفتنگی وجود دارد یا آشفتنگی فکری بیشتری است «هنر» هم بالتبع پریشان تر است.

البته من در بحثی که راجع به «هنر» خودمان می‌شود، خیلی درست نمی‌دانم که بحث «تکنیک» مطرح بشود، برای اینکه اکنون یک آشفتنگی و پراکندگی وجود دارد که اگر بخواهیم آنرا به غلبه «تکنیک» برگردانیم باید خیلی مسائل دیگر در خلال آن مطرح بشود تا آنگاه به «هنر» خودمان برسیم اما این سرگردانی در مباحث فکری و نظری که ما داریم و این سادگی ای که ما گاهی در مباحث فکری و نظری میان بعضی از جوانها و برخی سالمندان می‌بینم بی‌مناسبت با وضعیت «هنر» ما هم نیست. یعنی لااقل می‌توانیم بگوییم که یک مناسبتی هست. یک مناسبتی بین ظهور انحاء تفکر هست. «هنر» هم یک نوع «تفکر» است، و بعید بنظر می‌رسد که در یک نحوه «تفکر» ضعیف ضعیف و در یک نحوه «تفکر» دیگر قوی قوی باشیم. لااقل

امروزه «تکنیک» برای ما بر خلاف آنچه گاهی پنداشته می‌شود «وسیله» ای نیست که در سیاست و هنر و اقتصاد و در هر چیز از آن استفاده بشود، بلکه تعیین می‌کند که «هنر» چه باشد، برنامه‌تعلیم و تربیت چگونه نوشته بشود، «تکنیک» در واقع در منظر ما قرار گرفته و راهنما شده است

در این برهه‌ای که ما هستیم مشکل است و گرنه باید بدانیم که وقتی مثلاً «دین» قوت دارد و مردم به باطن «دین» متصلند و نظر دارند شاید نیاز نباشد که به «فلسفه» خیلی اعتنا کنند.

الان بحث این نیست که ما مثلاً به فلسفه اعتنا می‌کنیم یا نمی‌کنیم. اتفاقاً زیاد هم اعتنا می‌کنیم بیش از حد به «فلسفه» اعتناء می‌کنیم و گاهی میزان فهم و درک ما متناسب با آن اعتنایمان نیست. مقصود من این نیست که همیشه همه باید «فیلسوف» باشند و اگر مثلاً دین در شکفتگی یا در حال شکفتگی باشد «فلسفه» هم باید اینطوری باشد، قصد من اثبات این تناسب و تناظر نیست.

در سالهای اخیر تیراژ کتابهای فلسفی بالا رفته است و زیاد فلسفه می‌خوانند و فهم «فلسفه» هم ممکن است در بین بعضی اشخاص بالا باشد - و امیدوارم که اینطور باشد - اما می‌بینم که فهم‌های ضعیف هم رای فزونی می‌کنند و گاه یک فهم ضعیف منتشر و پخش می‌شود و مقبولیت پیدا می‌کند و گهگاه اظهار نظرهایی می‌شود که سخیف است. این نشانه این است که حرمت فکر نگاه داشته نمی‌شود و وقتی حرمت فکر نگاه داشته نشود حرمت «هنر» هم محفوظ نمی‌ماند. یعنی «هنر» هم بعنوان وسیله‌ای برای سرگرمی و تفریح در نظر گرفته می‌شود. الان هم ما همین کار را می‌کنیم، «هنر» را بعنوان وسیله سرگرمی نگاه می‌کنیم.

معمولاً وقتی راجع به «فلسفه» و «هنر» اظهار نظر می‌شود می‌گویند «هنر» برای «سرگرمی» است. البته «هنر» ممکن است اثر سرگرم‌کننده هم داشته باشد اما وقتی بطور کلی «هنر» وسیله سرگرمی شد هنر مرده است. وقتی «هنر» وسیله می‌شود، «وسيله» برای چه چیزی می‌شود؟ برای سرگرمی و

وقت کشتن، یعنی به این اعتبار که می‌خواهیم وقت بکشیم، می‌خواهیم از مرگ بگریزیم، از یاد مرگ بگریزیم، از یاد حق فرار کنیم. در اینصورت است که «هنر» در واقع «هنر» نیست.

اصلاً محال است که يك قوم «هنر» را وسیله تفریح بینگارد و «هنر» در میان آن قوم «کمال» پیدا کند. این نمی‌شود که همه بپذیریم مثلاً «زبان» صرفاً وسیله تفهیم و تفاهم است و بعد زبان منحط نشود. این تعریف که غلط نیست: «زبان وسیله تفهیم و تفاهم است». اما وسیله تفهیم و تفاهم است که فقط آدم دارد و به او داده شده است و کمال آدمی به آن است. چیزی است که آدم آن را گوش می‌کند و آن را می‌گوید. مسئله این نیست که بطور معمولی گوش میکند بلکه گوش میکند و با آن گوش دادن و نیوشیدن آدم میشود. زبان صرفاً يك وسیله تفهیم و تفاهم نیست، اما وقتی همه ما «زبان» را به این صورت تلقی می‌کنیم آنوقت چه توقع داریم که زبان کمال بیابد. می‌گویند که این حرفها با علوم مخالف است، با علوم اجتماعی مخالف است، با زیان‌شناسی مخالف است و علم زیان‌شناسی را هم تحلیل زبان می‌گویند. حرفی نیست انشاء الله باشد ولی همین علم اگر مروج این باشد که «زبان وسیله تفهیم و تفاهم است» و به «زبان» مثل يك مکانیسم نظر کند، به زبان خدمت نمی‌کند، البته همه زبان‌شناسان این طور فکر نمی‌کنند.

وقتی ما تلقی سالم نسبت به «هنر» نداشته باشیم نمی‌توانیم انتظار خاصی داشته باشیم. اصلاً بیننده و خواننده یا «شنونده اثر هنری» با «هنرمند» يك ارتباطی دارد، آنها يك نسبتی با هم دارند. «این» با «آن» و «آن» بسا «این» بوجود می‌آید. من از «آن» میتوانم به وجود «این» پی ببرم و از «این» میتوانم پی ببرم که شنونده و خواننده و بیننده چه کسی است.

ولی مطلب اساسی اینست که هنر در تحت ولایت تکنیک قرار گرفته و به يك معنی مرده است.

س: بنظر شما «هنر اسلامی» چگونه تحقق پیدا می کند؟

ج: مطلب مهمی است. من مسئله را به این صورت مطرح می کنم که «عالم اسلامی» با تفکر و هنر خاص خود چطور بوجود آمده و چگونه تجدید می شود؟ مهم اینست که «عالم اسلامی» تجدید بشود. عوالم فرق دارند و خیلی ها به این امر توجه نمی کنند که بشر در هر حال در يك عالمی زندگی می کند. وقتی می گوئیم «غرب» یعنی عالم غربی وجود دارد. معمولاً به اجزاء تمدن توجه می کنند و غائی فکر می کنند. فکر می کنند که برخی از اینها خوبست و برخی بد است، بعضی کج است و بعضی رامی شود راست کرد. این يك تلقی سطحی است در هر صورت اکنون يك عالم غربی وجود دارد که در همه جا گسترده می شود.

در مقام تمثیل و صرفاً در مقام تمثیل می توان گفت اینجا که ما نشسته ایم در يك عالمی هستیم، اگر مادر حال مسافرت بودیم آنوقت يك عالم دیگری بود، روابطمان با هم فرق می کرد، روابطی که اینجا داریم بر حسب عالمی که در آن نشسته ایم تعیین می شود. نمی توانیم بگوئیم این عالم کجاست. چند نفری که اینجا نشسته اند، اگر مسافرت می رفتند نوع روابطشان چیز دیگری می شد. اینجا در کنار هم که نشسته اند کار معینی را با مشارکت هم انجام می دهند و البته در سفر هم به نحوی مشارکت دارند همین که غرب از یکصد سال پیش به تمام جهان صورت واحد می دهد و همه عالمیان در يك تمدن وارد و سهیم و شریک می شوند دلیل وجود عالم غرب است و شاید بتوان گفت که انکار اینکه بشر عالم دارد و در عالمی وارد است انکار بدیهیات

است و بیان آن اثبات نمی خواهد

عالم اسلامی چطور تشکیل می شود؟ آیا همه چیز را اسلامی می کنیم و با آن عالم اسلامی می سازیم یا مثلاً با انقلاب عالم، عالم اسلامی می شود و تمام اجزانش همه در خدمت اسلام قرار می گیرد. و مثلاً آنوقت هندسه و ادب هم در خدمت اسلام قرار می گیرد. و مثلاً آنوقت هندسه و ادب هم در خدمت اسلام قرار می گیرد؟ هندسه ای که الان وجود دارد در خدمت ایده آل تکنیک است. عالم کنونی عالم استیلای تکنیک است. در عالم استیلای تکنیک، هنر هم در خدمت تکنیک است، سیاست هم در خدمت تکنیک خواهد بود، فیلم هم همینطور. اکنون اگر بگوئیم فیلمی که به مقتضای عالم تکنیک ساخته شده و در عالمی که روح تکنیک بر آن غالب است ساخته شده دست و پایش را می زنیم و مسلمانش می کنیم. درست نیست و باید بدانیم که این فیلم به این سادگی ها مسلمان نمی شود و به مقاصد اسلامی کمک نمی کند. گاهی بعضی خیال میکنند که فیلم و نمایش صرفاً وسیله مشغولیت است و با آن بهر مقصودی می توان رسید. به این جهت مثلاً بعضی مقاصد تربیتی را در نظر می گیرند و در فیلم و نمایش وارد می کنند. البته این امر هیچ عیبی ندارد، اما برای اینکه «فیلم اسلامی» و «هنر اسلامی» بوجود بیاید باید اول عالم اسلامی تاسیس شود. مقصودم این نیست که دست روی دست بگذاریم و هیچ کاری نکنیم تا عالم اسلامی بوجود بیاید. این کوششی هم که هنرمندان می کنند کوششی است است در راه تاسیس عالم اسلامی، نه اینکه يك مفاهیم ایدئولوژیک باشد و با آن مفاهیم ایدئولوژیک «هنر» ساخته شود.

هنرمند اسلامی کسی است که می تواند در راه رسیدن به «عالم اسلامی» و در راه تحقق این عالم

گمک کند و در اینصورت خدمتگزار عالم اسلامی است و مجدد عالم اسلامی است. «هنر اسلامی» به این نحو تاسیس می شود، پس مقصود این نیست که صبر کنیم عالم اسلامی کاملاً تحقق پیدا کند یا بگوئیم هنر کاملاً اسلامی بشود و با هنر اسلامی علم اسلامی، تعلیم و تربیت و مناسبات اسلامی و بازار اسلامی بوجود بیاید. هیچکدام از این دو منظور من نیست و هیچکدام از این دو سوال درست نیست، بلکه ما سعی می کنیم و امیدواریم که برای هنر کار بکنیم، برای عالم اسلامی کار بکنیم و این دودریک جهت با هم پیش می روند. اما باز بر سر این حرف هستیم که هنر اسلامی در عالم اسلامی تحقق می یابد و هر چیز در عالم اسلامی، مقام و شان اسلامی و دینی خود را پیدا می کند. البته این هم ممکن است که چیزی در بیرون از عالم اسلامی، دینی باقی مانده باشد.

مطابق این اصل توجه و نسبت با «عالم اسلامی» و تعلق به آن برای هر کسی که می خواهد جامعه را راه ببرد و مثلاً اقتصاد و فرهنگ و تعلیم و تربیت را اداره بکند لازم است و ورود به این عالم فی الجمله شرط است. هنرمندان ما اگر در این عالم وارد شده و نسبتی با این پیدا کرده باشند و از «عالم غرب» گذشته باشند، هنرمند اسلامی و خادم و خدمتگزار و عضو مناسب عالم اسلامی اند. اما اگر در بر روی پاشنه غرب بچرخد و گمان کنند که با حفظ وضع موجود عالم هنر را می توان تجدید کرد، چه بسا که زود مایوس شویم. هنر عین آزادی است و بدون آزادی هنر وجود ندارد و بوجود نمی آید.

س: از این عالمی که به عنوان عالم اسلامی می شناسیم، عرفای ما یک تعبیر و تفسیر خاصی می کردند، آنها هم در دوره خودشان می گفتند که عالم اسلامی تحقق ندارد و سیری که می کردند

بطور فردی بوده است، هنر در آن موقع و برای آنان بصورت شعر مطرح بود و التفات چندانی به نقاشی نمی کردند. با این مقدمه آیا می توان گفت که به فرض که به عالم اسلامی هم توجه بشود، آیا اصلاً سینما با توجه به اینکه مبتنی بر تصویر است می تواند در این عالم جای داشته باشد؟

نکته دیگر اینکه آیا می شود از این دوره ای که در آن هستیم و این تسلطی که غرب به انحاء مختلف بر عالم دارد بگذریم؟

ج: اگر از آخر شروع کنیم باید گفت که ورود به عالم اسلامی موقوف به اینست که به حقیقت و ماهیت عالمی که بر همه چیز غالبست و چیزها در آن واردند تذکر پیدا کنیم. مشکل این است که چیزها مستقل از عالم نیستند و نمی توانیم چیزی را بدون در نظر گرفتن نسبت آن با عالم لحاظ کنیم. این مشکل در گذشته به اینصورت نبوده، هیچوقت در گذشته سیستم به اینصورت غلبه پیدا نکرده و عرفای ما و اهل الله هیچوقت مواجه با چنین مشکلی نبودند که سیستمی باشد که اصلاً فکر و عمل و شعر و هنر را با هم راه ببرد. پس مسئله آنها با ما فرق دارد، ما امروز در عالمی زندگی می کنیم که دین از همه چیز جداست و در عرض بقیه چیزها قرار دارد. ممکن است بگویند که چیزها در عالم فعلی اثر متقابل دارند و همه در عرض هم قرار می گیرند.

ما وقتی صحبت از هنر دینی می کنیم یعنی به دین یک شأنی می دهیم که شأن راه بردن و اشراف است. در جامعه کنونی و در این دوره این شأن و مقام را تکنیک احراز کرده است و در این مورد رای و تصمیم افراد دخیل نبوده است. کسی تصمیم نگرفته که این شأن را به تکنیک بدهند. در این مورد نمی شود تصمیم گرفت، عبارت دیگر این وضع با خودداری یا مصلحت بینی های جزئی پدید نیامده و



از میان نمی رود، بنا بر این الان يك عالمی وجود دارد که غیر دینی است. ممکن است اشخاص متدین هم در آن باشند و بعضی افراد هم فکر دینی را با زحمت بتوانند نشر بدهند، اما عالم کنونی مدارش بر استقلال از دین و فکر دینی است. اگر بخواهیم تقسیم بندی کنیم بطور کلی در عرصه فرهنگ و علم و دانایی سه گروه داریم:

یک دسته اشخاصی هستند که می گویند چون غرب به کمال رسیده و ترقی کرده است باید از آن پیروی کرد. می گوئیم چرا؟ می گویند، اینها عاقلند و از آدم عاقل باید چیز یاد گرفت. يك گروه دیگر هم داریم که می گویند نباید غرب را گرفت، باید با غرب مخالفت کرد. اما اینها گاهی ابتذال غرب را می گیرند و اسمش را اسلام می گذارند. اینها در واقع اسلام را ویران می کنند.

من در يك سخنرانی گفتم که سیاست معمولاً اعمال قدرت است و قدرت همچنانکه می گویند فساد می آورد. افلاطون می گوید، سیاست فساد می آورد و ضامن جلوگیری از فساد سیاستمداران «علم نظر» است، یعنی چیزی که می تواند جلوی فساد سیاستمداران را بگیرد، ایمان یا علم نظر است، حال اگر نظر افلاطون را قبول کنیم، اهل سیاست، باید اهل نظر و دیدار باشند و اینها دیدار را به فساد و قدرت نمی فروشند، اما رسیدن به چنین مرحله ای مشکل است و پیدا کردن چنین سیاستمداری همیشه دشوار بوده و الان نیز هر چند محال نیست اما دشوار است.

حاصل این است که ما به افکار پریشان و مضطرب و تبلیغاتی غرب که با اسلام مناسبتی ندارد، اسم اسلامی بدهیم. یعنی کسی که فرضاً شهرت مسلمانی دارد، مقاله ای راجع به يك فیلسوف می نویسد و آن فیلسوف حجة الاسلام می شود او

اگر بگوییم فیلمی که به مقتضای عالم تکنیک ساخته شده و در عالمی که روح تکنیک بر آن غالب است ساخته شده دست و پایش را می زنیم و مسلمانش می کنیم درست نیست و باید بدانیم که این فیلم به این سادگی ها مسلمان نمی شود و به مقاصد اسلامی کمک نمی کند.

برای اینکه «فیلم اسلامی» و «هنر اسلامی» بوجود بیاید باید اول عالم اسلامی تاسیس شود.



حتی ممکن است ضد دین هم باشد و دیگران هم کم و بیش بفهمند یا نفهمند و ملتفت نباشند.

پس این گروه دارند غرب مبتذل را بیان می کنند. افکار مبتذل غرب و انحطاط غرب را بیان می کنند و اسم اسلام را هم روی آن می گذارند. این هم ظلم به غرب است و هم ظلم بزرگ به دین. ما هم ملتفت نمی شویم، دستگاههای فرهنگی مسامثل روزنامهها، تلویزیون، رادیو و موسسات فرهنگی هم کمتر ملتفت این قضیه هستند. وقتی هم می گوئیم گوش نمی کنند و حتی وقتی مطلب به وضوح می رسد و دلائلی می آورید که چون و چرا ندارد باز هم توجه نمی کنند. اصلاً به نظر چنانکه باید اعتنا نمی شود.

دسته سومی هم هستند که اندکند، آنها می گویند که باید ببینیم غرب چیست؟ از کجا آمده است؟ چه کاره است؟ عالم اسلامی چیست؟ عالم غربی چیست؟ بله، خیلی از چیزهایی که در عالم غرب است می تواند از آن عالم، از استیلای آن عالم رها بشود و بیاید در این دنیا جای خودش را پیدا بکند.

می گویند که آیا علم غلط است؟ اصلاً بحث از غلط یا درست بودن علم نیست، صحبت از اینست که این فیزیک در عالم کنونی يك شأنی دارد، اگر با همان شأنش به اینجا بیاید وضعی دارد و ممکن است در آینده شأن دیگری پیدا کند. الان در «کیپ کندی» چندین هزار نفر عالم دارند کار می کنند، اینها دارند به کجا می روند؟ فقط عالمند و محاسبه می کنند یا اینکه جهتی هم دارند؟ خیال می کنید جهش را سیاست معین می کند؟ هیچ رئیس جمهوری در آمریکا نمی تواند در کار «کیپ کندی» اثر اساسی بگذارد، «کیپ کندی» راه خودش را می رود، تابع تکنیک است. ما اگر این عالم «کیپ کندی» را بهم

زدیم آنوقت می توانیم بگوئیم که فیزیک یا ریاضی و شیمی در عالم اسلامی چه شأنی دارد.

مثالی که زدم شاید موجب پدید آمدن سوء تفاهمی شود. گفتم ما در اینجا عالمی داریم. فردا با هم که به مسافرت می رویم آن عالم تغییر می کند. این در مقام تشبیه بود. عالم سفر آن عالم کلی که وجود دارد و بشر در آن وارد است نیست. عالم به آسانی عوض نمی شود، آنرا به آسانی نمی توان بهم زد تا هر وقت کسی هوس کرد از آنجا بیرون بیاید و هر وقت هوس کرد وارد هر عالمی که بخواهد بشود. بلکه ورود در عالم جدید مستلزم بستن عهدی است که تکلیف تاریخ و آینده را معین می کند و این امر آسان نیست.

س: هنر اسلامی تا چه حد می تواند به نمایش گرفتاریها و رنجهای انسان بپردازد. به عبارت دیگر آیا اصولاً پرداختن به این گونه مسائل در هنر اسلامی جائی دارد؟ چون بعضی معتقدند هنر اسلامی چون الهی است باید به مسائل دیگری بپردازد و بیان اینگونه امور در هنر اسلامی نمی گنجد.

ج: توصیف رنج بخودی خود هنر نیست ولی این توصیف می تواند هنرمندانه باشد. علاوه بر این در يك اثر هنری چه با که درد آدمی آشکار میشود. این اثر هنری نه اسلامی است و نه غیر اسلامی. در عالم اسلامی لازم نیست که هر اثر هنری حتماً مهر اسلامی داشته باشد، به این جهت بود که عرض کردم که نیائیم يك آرم اسلامی روی هنر بزنیم یا يك مقدار قواعد فقهی را وارد يك اثر هنری بکنیم که قدری عجیب و غریب به نظر برسد. هنرمند در احوال هنری خودش، در عالم اسلام و با تعلق که به اسلام دارد به ابداع اثر هنری می پردازد و در این ابداع لازم نیست که يك اصل فقهی یا دینی را در نظر داشته باشد و

آنچه را که ابداع می کند با آن میزان بسنجد. ابداع هنری به صرف پیروی از قواعد میسر نیست. بیان شادی ورنج مردم می تواند اثر هنری باشد، هر چند که هر وصفی قهراً اثر هنری نیست و یا شاید يك مقاله یا خطابه خوب باشد.

س: مسئله اینست که برخی معتقدند که يك سری مسائل هستند که بیانشان اثر هنری اسلامی نیست. هنر اسلامی باید بیان چیز دیگری باشد، هنر اسلامی باید راه اتصال انسان به خدا را بنمایاند و اینکه انسان رها شده در طبیعت بالاخره چطور رابطه خودش را با خداوند بدست می آورد. هر اثر هنری آنوقتی هنر اسلامی بشمار می رود که به نحوی این اتصال را بوجود آورد. و این در حالی است که برخی دیگر معتقدند که خداوند به انسانی که به این صورت در طبیعت رها کرده است، يك سری اختیارات داده است و در عین حال يك سری جبرهایی هم به همراه او هست. اگر او نتواند بخوبی خودش را بسا طبیعت تنظیم بکند مسلماً گرفتاری های بسیاری خواهد داشت و نمایش این گرفتاری ها هنر است.

از این دو نگرش نسبت به هنر شما کدام را درست تشخیص می دهید؟

ج: هر دوی آن موجه است. یعنی کسانی که علاقه به هنر اسلامی دارند و همتشان صرف تاسیس هنر اسلامی می شود حرف درستی می زنند، البته اگر هنر را به آن محدود کنند و غیر آنرا هنر ندانند درست نیست. اما اگر بگویند این رنگ اسلامی ندارد و به آن اسم اسلامی هم نمی توان داد مانعی ندارد.

شما حتماً کتاب «سیر العباد الی المعاد» یا «حدیقه سنایی» را می گویند شعر عرفانی است. چون شعری است که مایه اش تفکر دینی است. مانعی هم ندارد که اینطور بگویند. بعضی اشعار سعدی را نیز

ممکن است بگویند شعر و هنر است ولی دینی نیست و اشعار دیگری از وی را بگویند که شعر است و دینی هم هست.

بنابر این مسئله را به دو صورت عنوان کنید، یکی اینکه در عالم اسلامی چه هنرهایی می تواند وجود داشته باشد که گفتید. دیگر اینکه آیامی شود حال مردم را که ضرورتاً حال دینی هم نیست بیان کرد؟ به می شود. اما، ما در قرن پنجم هجری مثلاً در اصفهان ساختمانها و معماریهایی داریم که جزء هنر و معماری اسلامی است و ساختمانهای دیگری هم هست که آنها هم مربوط به همان زمان است، ولی خیلی ضرورت ندارد که بگوئیم آنها هم هنر اسلامی است، شاید بهتر باشد که نگوییم هنر اسلامی است، بلکه بگوئیم هنر قرن پنجم دوره اسلامی است.

يك وقت هنر در عالم اسلامی داریم که خیلی عام است و يك وقت هم هنر خاص اسلامی داریم. هنر خاص اسلامی هنری است که بهر حال يك مناسبت روشن و صریحی با اسلام دارد. لهذا نباید شعارهایی را مثلاً بصورت تصنیف و متکلف در مورد هنر بدهیم و خیال کنیم که این هنر اسلامی است. نه، این يك خطابه خوبست، يك شعار است.

س: اگر سینمایی هست که يك چنین مشخصاتی دارد ما که هنوز به آن عالم ورود پیدا نکریم و رو به آنجا هستیم چه نسبتی با سینمای موجود داریم؟

ج: من نظر خاصی در این مورد ندارم، اما بهر حال هر کدام از ما در مقابل این سوالات فکر می کنیم و چیزی بنظرمان می رسد. ما وقتی فیلمی را از آثار شکسپیر می بینیم چه می کنیم؟ چه عکس العملی در ما بوجود می آید؟ ممکن است يك اثر شکسپیر را يك فیلمساز خراب کرده باشد و ما بگوئیم بدکاری کرده است چون این اثر بزرگ را

خراب کرده است. حالا اثر شکسپیر که باشد ما چه بگوئیم؟ (حالا اینکه اثر شکسپیر برای تئاتر است یا نه، بحثهای فنی است که بجای خودش درست است) مایک ملاکهایی داریم و فیلم راجز با این ملاکهانمی بینیم. با دویاسه نظر می توانیم آنرا نگاه کنیم. یکی بنظر کسی که متفنن است وقت می گذراند، یکی بنظر کسی که می گوید هنر، هنر است. چه آنجایی باشد و چه اینجا، چه روسی باشد چه اروپایی، اثر هنری، اثر هنری است. یکی هم ما که در اندیشه عالم دیگر و تاسیس عالم دیگر هستیم و دنبال رسیدن به هنر دیگر هستیم و امید رسیدن به هنر دیگر را داریم.

ما می توانیم تفکر و تامل در این هنر بکنیم یعنی به نوع نقادی که مقتضای تفکر دینی است بپردازیم. نه اینکه بسه نقادی هنر بپردازیم که آن بحث دیگر است. اینکه این اثر در آن عالم چه شأن و مقامی دارد؟ این هنر که مطلقاً انسانی است با عالم اسلامی سروکاری دارد؟ با تفکر جدید چطور؟ آیا نسبتی با دین دارد یا نه؟

اینها مطالبی است که می شود راجع به آن فکر کرد. خود ما الان چکار می کنیم؟ من وقتی فیلمی نگاه می کنم چه کار اینجا باشد یا کار جای دیگر، بخصوص اگر کار اینجا باشد اولین چیزی که بنظر من رسد اینست که این عالم ما بعد از انقلاب در ساختن این فیلم چه اثری داشته است؟ بسا عالم موجود در غرب یا عالمی که ما در آن هستیم چه سنخیتی دارد؟

فرض کنید ۱۹۸۴ جرج ارول را فیلم کنند...

س: البته فیلم آن ساخته شده...

ج: در هر صورت وقتی کتاب ۱۹۸۴ را به عنوان اثر ارول می خوانیم و نقاد ادبی هستیم چیزی می گوئیم و... اما یکبار ۱۹۸۴ را می بینم که

اصلاً چه می گوید؟ مال کجاست؟ بکجا می رود؟ من که در این عالم هستم با آن چه نسبتی دارم؟ آنوقت ممکن است من فیلمساز نباشم اما متناسب با چیزهایی که بزبان فلسفه می گویم، آنکه اهل هنر هست یافت داشته باشد. ممکن است آنکه به هنر اسلامی پیوسته و با اسلام عهده بسته یک یافتی داشته باشد که من از آن یافت محروم باشم. آنوقت وقتی مطالبم را به او بگویم او ممکن است اگر همدل و همدرد باشیم مطالب را خیلی خوب بفهمد. حالا وقتی او فیلم بسازد من حال او را می فهمم آنوقت حس می کنم که بین من و او یک همدلی است و این همدلی است که شاید نمی توانسته درست به زبان بیاید.

